

گفت و گو با سوزان باغستانی، مترجم ادبیات فارسی به زبان آلمانی



سپیده زرین پناه



ترجمه ادبیات فارسی به آلمانی دشوار نیست؟

من متولد تهران هستم و از کودکی به واسطه پدر ایرانی ام به ادبیات ایران علاقه مند شدم و در ایران هم به مدرسه رفتم. به همین دلیل با زبان فارسی بیگانه نیستم. در نتیجه، فرایند ترجمه از فارسی به آلمانی، برایم تجربه‌ای لذت بخش و بسیار عادی است؛ چون زبان فارسی در ناخودآگاه من حضور دارد.

اما قطعاً در فرایند ترجمه آن چیزی که برای شما لذت بخش است، و به ویژه در انتقال آن به مخاطب آلمانی، باید دشواری‌هایی وجود داشته باشد؟  
صد البته که دشواری‌های عمده‌ای در این زمینه وجود داشت. به لحاظ بستر فرهنگی، تفاوت بسیاری بین دو کشور آلمان و ایران وجود دارد. آن شناختی که خواننده ایرانی از بستر فرهنگی خویش دارد، کمک می‌کند تا با اثر به راحتی، و بواسطه چند کد ساده ارتباط برقرار کند، اما رمان "بامداد خمار"، پر از نشانه‌هایی است که اگر چه خواننده ایرانی آنها را می‌شناسد و به نظرش ساده می‌آید اما برای خواننده آلمانی زبان یک سد به‌شمار می‌آید. در نتیجه مترجم ناچار می‌شود پانویست‌هایی را به اثر اضافه کند. من توضیحاتی را در مورد مراسم ایرانی در پانویست کتاب اضافه کرده‌ام، چون ناچار بودم خودم را به جای مخاطب آلمانی زبان بگذارم.

به این رمان، چند پانویست اضافه شده است؟

حدود ۵۰ پانویست، یعنی ۱۰ صفحه به ترجمه رمان اضافه شده است. این رمان سرشار از آداب و رسومی است که در فرهنگ آلمانی اصلاً مفهوم ندارد و اگر توضیح داده نشود، برخی از آنها برای او گاه خنده‌دار به نظر می‌رسد. مثلاً مراسمی چون "پاختختی" و "بند اندازی عروس"؛ آن هم برای ملتی که بکارت برایش مسئله و تابو نیست و دختران نوجوان صورت خود را به راحتی اصلاح و آرایش می‌کنند.

آیا فاصله بین بستر فرهنگی ایران با اروپا و ناآشنایی مخاطب آلمانی با فرهنگ و تاریخ ایران، مانعی برای جلب آنها به ادبیات ما به‌شمار نمی‌آید؟

یک مشکل اساسی دقیقاً همین است. ناشران کمتر به انتشار چنین آثاری گرایش پیدا می‌کنند. آنها دچار یک پیش‌فرض بزرگ هستند: ادبیات ایران و کشورهای توسعه یافته معمولاً ویژه یک منطقه و یک فرهنگ است. به عقیده آنها مثلاً خواننده آلمانی زبان نمی‌داند "رضاشاه" کیست که بتواند با رمانی چون "بامداد خمار" ارتباط برقرار کند در نتیجه کمتر دچار ریسکی می‌شود، اما رمانی چون "بامداد خمار" منتشر می‌شود و استقبالی که از آن می‌شود نشان می‌دهد اگر چه این مشکل وجود دارد اما یک قاعده نیست. می‌توان با کمی دقت، آثار قابل ترجمه‌ای را هم در میان ادبیات ایران پیدا کرد؛ آثاری که می‌توانند با مخاطب علاقه‌مند به ادبیات ارتباط برقرار کنند. ادبیات فارسی در حال حاضر ناشناخته است. دره عمیقی میان آلمان و ایران وجود دارد. قشر فرهنگی این دو کشور ارتباط کمی

اشاره:

سوزان باغستانی، مترجم ادبیات فارسی به زبان آلمانی است که در حال حاضر ساکن آلمان است. او از مادری آلمانی، در تهران متولد شده و در مدرسه آلمانی تهران، دیپلم گرفته است.

باغستانی در رشته‌های باستان‌شناسی و زبان‌های کهن در دانشگاه مونیخ و آکول دولور پاريس تحصیل کرده است، اما دلمشغولی‌اش ادبیات است. ترجمه ادبیات فارسی را از سال ۱۹۹۷ آغاز کرده است؛ با ترجمه چند داستان و رمان، رمان "بامداد خمار" نوشته فتانه حاج‌سیدجوادی، داستان بلند "خاکستر و خاک" و رمان "هزارخانه خواب و اختناق" نوشته عتیق رحیمی که هر سه اثر با استقبال خوبی نیز روبرو شده است. علاوه بر اینها او چند قطعه شعر از یدالله رویایی را نیز برای مجله "گردون" چاپ کلن، ترجمه کرده است. او این روزها ترجمه مجموعه داستان "در خلوت خواب" نوشته فتانه حاج‌سیدجوادی را به پایان برده است. آنچه می‌خوانید گفت و گویی شتابزده با این مترجم، در باره وضعیت ترجمه ادبیات فارسی در آلمان است که در نمایشگاه کتاب فرانکفورت در سال ۲۰۰۳ انجام شد و چاپ آن مانند تا امسال که باغستانی سفری به تهران داشت و در دیداری کوتاه و بازم هفت شتابزده، به چند پرسش کوتاه دیگر پاسخ داد.

تا به حال چه آثاری از ادبیات ایران را به مخاطب آلمانی معرفی کرده‌اید؟

سوزان باغستانی: رمان "بامداد خمار" نوشته فتانه حاج‌سیدجوادی را ترجمه کرده‌ام که به چاپ سوم رسیده و با استقبال خوبی در آلمان روبه‌رو شده است. علاوه بر این، داستان بلند "خاکستر و خاک" (که به چاپ سوم رسیده) و رمان "هزارخانه خواب و اختناق" هر دو نوشته نویسنده افغان، عتیق رحیمی را نیز ترجمه کرده‌ام. در جایی خواندم که کتاب دیگری از فتانه حاج‌سیدجوادی را در دست ترجمه دارید؟  
نام آن "در خلوت خواب" است که در فصل پائیز در آلمان منتشر می‌شود.

ناشر آن کیست؟

انتشارات آینسل در فرانکفورت.

چه کسی این کتاب را به ناشر معرفی کرده است؟

یک نویسنده ایرانی به نام "شیرین کم" که در آلمان زندگی می‌کند و پیش از این "بامداد خمار" را نیز، به همین ناشر معرفی کرده بود.

و با چه تیراژی منتشر شد؟

دقیقاً نمی‌دانم اما بیش از ۱۰ هزار نسخه از آن در آلمان منتشر شده است. از نمایشگاه کتاب فرانکفورت در سال ۲۰۰۲ تا به امروز، این کتاب هنوز روی پیشخوان کتابفروشی‌های بزرگ شهر فرانکفورت قرار دارد. من هر هفته به کتابفروشی‌ها سری می‌زنم چون توجه مخاطب آلمانی به این کتاب برایم جالب است.

با هم دارند. برای حل این مشکل فرهنگی، آثاری از ایران باید ترجمه شود و این به منزله یک هزینه اضافی برای ناشر آلمانی به شمار می آید. در نتیجه ناشر ناچار به بررسی است که آیا اثری که ترجمه می شود مورد توجه مخاطب قرار می گیرد یا خیر؟ در چنین شرایطی ترجمه و انتشار "بامداد خمار" در واقع یک آزمایش بود.

و در این میان لابد نقش مترجم، بسیار موثر و تعیین کننده می شود؟ مترجم اگر با آن بستر فرهنگی که رمان در آن شکل گرفته است آشنا باشد می تواند با شناختی که دارد مثلا با افزودن همان پانویست‌هایی که راجع به آن حرف زدیم و هزار ترنند دیگر، اثر را قابل دسترس تر برای مخاطب خارجی کند. در واقع او فقط یک مترجم ساده نیست بلکه باید حفره‌های خالی اثر را به نوعی برای مخاطب خود پر کند. واقعیت قضیه هم این است که حتا اگر از سویی تاریخی به ادبیات و فرهنگ ایران نگاه کنیم، تاریخی که کشوری چون ایران در صدسال اخیر پشت سر گذاشته آنقدر پر فراز و نشیب بوده که درک آن در اثری که ارجاعات فرامتنی دارد، برای مردم اروپایی که جور دیگر زندگی می کنند، بسیار دشوار بنظر می رسد؛ در نتیجه جز با توضیح مترجم مطلع به وضعیت ایران، ترجمه آن ممکن نیست.

ناشر و مترجم خارجی، برای پیدا کردن اثری قابل ترجمه، متکی به چه کسی و کجا هستند؟

مترجمان در حال حاضر از طریق جوایز ادبی از جمله "بنیاد هوشنگ گلشیری"، "مهرگان"، "یلدا"، "کارنامه" و منتقدان و نویسندگان مطبوعات متوجه آثار خوب ایران می شوند و این کافی نیست. باید مراکز رسمی برای اطلاع رسانی به مترجمان و ناشران علاقه مند به ادبیات ایران وجود داشته باشد. مثلا تارنمایی وجود داشته باشد تا به زبان انگلیسی به ما اطلاعات بدهد. و گرنه در چنین شرایطی مترجم و ناشر خارجی، متکی می شوند بر داده‌های جست و گریخته نویسندگان ایرانی و جوایز ادبی که به هر حال باز هم متکی بر سلیقه‌های فردی و یا گروهی خاص هستند.

ایا رمان "بامداد خمار"، در کشور آلمان نیز جزو کتاب‌های بازاری طبقه بندی می شود؟

رمان "بامداد خمار" به چاپ سوم رسید. شاید به دلیل جایگاه و تاکید نویسند بر عشق، عشق، حقیقتی بنیادین و جهانی است و طرح آن در یک اثر هنری، اگر توام با خلاقیت باشد قطعاً می تواند مخاطب را در تمام جهان به سوی خود جذب کند. دیگر اینکه این رمان اطلاعاتی در باره زندگی روزمره ایران در دوره رضاشاه به خواننده رمان در آلمان می دهد که به ویژه برای زنان بسیار جالب است. از سوی دیگر قرار نیست هر اثری که تلاش در نوآوری در ساختار و زبان داشت مورد توجه قرار بگیرد و آثار دیگر خیر. کتابهای بازاری، پر فروش و سرگرم کننده نیز می توانند اطلاعات خوبی به مخاطب خود منتقل کنند. این آثار به ویژه از حیث تربیت نسلی کتاب خوان، اهمیت خاص خود را دارند. به این نکته هم توجه کنید که مخاطب اروپایی به این آثار از زاویه دیگر نگاه می کند و آن را نوعی ادبیات ویژه می داند.

یعنی چه؟

این آثار در چه‌ای را به سوی مخاطبین آلمانی می گشاید تا از طریق آن با فرهنگ ایرانی - شرقی آشنا شوند. این آثار، این فرهنگ را برای مردم اروپا، ملموس و حس کردنی می کند. به ویژه اینکه در غرب، روز به روز توجه به فرهنگ شرقی بیشتر افزایش پیدا می کند. مثلا برای زن اروپایی همیشه تعدد زوجات در ایران مسئله‌ای بسیار جالب بوده است. در نتیجه می خواهد از واقعیت آن سر در بیاورد. آن دسته از آثاری که روی این نکات تاکید دارد خیلی زود مخاطب خود را در اروپا پیدا می کند. پس در حال حاضر سرگذشت پادشاهان، انرونی‌ها و زندگینامه پادشاهان ایرانی برای مردم اروپا بسیار جالب است.

این نکته در میان کشورهای شرقی، فقط در مورد ایران صادق است؟

نه. در حال حاضر کتاب‌هایی که در مورد شاهزاده خانم‌های عرب ترجمه و منتشر شده است، و حتی کتابهای فانتزی و مصور حرمسراها و زندگی پادشاهان جهان عرب، فروش خوبی در بازار کتاب دارد. در نمایشگاه کتاب فرانکفورت نیز کتاب‌های مربوط به شرق عمدتا مربوط به زنان بود.

با این زاویه دید، زن آلمانی، به رمان "بامداد خمار" چگونه نگاه می کند؟

با همدردی بسیار. این همه تنهایی و طرد شدن آن هم به خاطر عشق برایشان جالب بود. آن همه آزاری که زن دیده بود، برای زن ایرانی ملموس است اما برای زن اروپایی و یا مخاطب اروپایی، خیلی بیرحمانه و غیر قابل تصور به نظر میرسد. و شاید برای چنین مخاطبی، فضای داستان، بسیار تاثیر گذارتر باشد. این سویی خشن برای فرد اروپایی که از

جوانب مختلف امنیت اجتماعی دار بسیار قابل ملاحظه است. از سویی دیگر، مردم کتابخوان آلمان می خواهند بدانند که در پس این جهان سیاست زده چه راز و رمزی وجود دارد. شرق برای آنها سرشار از این راز و رمزهاست. هر روز عکس‌هایی از زنان چادری و باحجاب در نشریات مختلف اروپا چاپ می شود و آنها که از کودکی با این حجاب بیگانه‌اند، کنجکاوند تا بدانند این زن در پس این پارچه در بستر خانواده و جامعه چگونه زندگی می کند. به همین دلیل رمان "بامداد خمار" امسال هم در مجموعه کتابی بنام "روابط خانوادگی" تجدید چاپ شد.

چرا روابط خانوادگی؟

مردم اروپا یک تصور خیلی کلی از ایران، جمهوری اسلامی و اسلام دارند. چنین کتاب‌هایی آنها را تا حدی با واقعیت و زندگی روزمره ایران آشنا می کند. شاید تضادی که فضای کتاب با زندگی ماشینی امروز دارد، برای مخاطب آلمانی جالب باشد؟

صد در صد. او می تواند از مدخل این کتاب‌ها که فضای آن برای ایرانی ملموس، ساده و حتی پیش و با افتاده به نظر می رسد، به یک دنیای فانتزی وارد شود و اطلاعات جدید کسب کند و ساعت‌ها به خاطر اینکه به خود بقبولاند که آنچه خواننده در گوشه‌ای از جهان واقعیت دارد و تنها فانتزی نیست، سرگرم شود.

کتابهای "عتیق رحیمی" هم به راحتی "بامداد خمار" توانست با مخاطب آلمانی ارتباط برقرار کند؟

کتابهای رحیمی بخاطر جنگ افغانستان به شدت مورد توجه قرار گرفت. ناشر آلمانی آن claassen ابتدا گمان می کرد که شاید این کتاب مخاطب نداشته باشد، اما بعد از ۱۱ سپتامبر و اوج گیری جنگ افغانستان، طیف وسیعی از آثاری که در باره افغانستان بود منتشر شد، چون توجه اذهان عمومی به این مقوله معطوف شده بود در نتیجه ناشر پذیرفت که آن را منتشر کند. خانم "الکه هایدن رایش" که منتقد شناخته شده آلمان است نقد مثبتی را در برنامه رادیویی WDR که به معرفی کتاب در آلمان می پردازد ارائه کرد و در کل بازتاب خوبی در رسانه‌ها داشت.

بنظر می رسد مخاطب رحیمی در رمان "هزار خانه خواب و اختناق" نمی تواند طیف گسترده‌ای باشد، چرا که نویسنده وارد حوزه‌ای از ساختار ادبی شده است که هنوز با ذائقه‌ی خوانندگان ادبیات پر فروش هماهنگ نیست.

البته ترجمه این رمان خیلی سخت بود. رمانی سخت با مخاطب خاص. بسیار تلخ. پر از کابوس و تصویرهای بریده و بریده. داستان بلند "خاکستر و خاک" سه بار تجدید چاپ شد و "هزار خانه خواب و اختناق" تا به امروز دو بار. به هر حال بد نیست. طبیعی است که مخاطب این سه کتاب با هم فرق دارند.

ایا برای معرفی ادبیات کشورهای توسعه نیافته در اروپا، سوبسیدی به ناشران از سوی دولت پرداخت می شود؟

یکی دو موسسه برای معرفی ادبیات خارج از اروپا به ناشران سوبسید می دهند اما متأسفانه این سوبسید آنطور که باید مورد استفاده قرار نمی گیرد. گاه اثری خوب با ترجمه‌های بد ارائه می شود. در نتیجه اثر آن طور که باید به مخاطب معرفی نمی شود و در جایگاه راستین خود قرار نمی گیرد. گاهی هم اصلا اثر خوبی برای ترجمه انتخاب نمی شود. برخی از ترجمه‌ها گروهی انجام می شود و شتاب زده. نه نقدی در باره آن در مطبوعات چاپ می شود و نه حتی ناشر تلاشی برای معرفی اثر می کند. ایابرای انتشار ترجمه رمان بامداد خمار و آثار عتیق رحیمی، ناشر سوبسیدی دریافت کرد؟

مطلع نیستم. این نکته‌ای است که به ناشر مربوط است نه مترجم. آنچه برای من اهمیت دارد روند و کیفیت چاپ و انتشار کتاب است که راضی هستم. ناشر نسبت به معرفی این کتاب بی تفاوت نبود. در نتیجه ما یلیم با همین ناشر کار کنم که عضو یک کنسرسیوم عظیم بنام ULLSTEIN-HEYNE-LIST است.

در روند کارتان، چه مشکلاتی بعنوان یک مترجم آلمانی زبان دارید؟

اولین مشکل به نبودن یک فرهنگ دو زبانه فارسی آلمانی جدید و منطبق با شرایط امروز برمی گردد. در بیست و پنج سال اخیر، بسیاری واژه جدید وارد زبان فارسی شده که در هیچ فرهنگی ثبت نشده است. زبان روزمره هم خیلی دچار تغییر و تحول شده است. به طوری که گاه از طریق فرهنگ فارسی - انگلیسی مجبورم به معنای یک کلمه برسوم. یعنی باید از چند فرهنگ لغت بگذرم. ◆